

سفر و رؤیا

نوشته عالی شکری

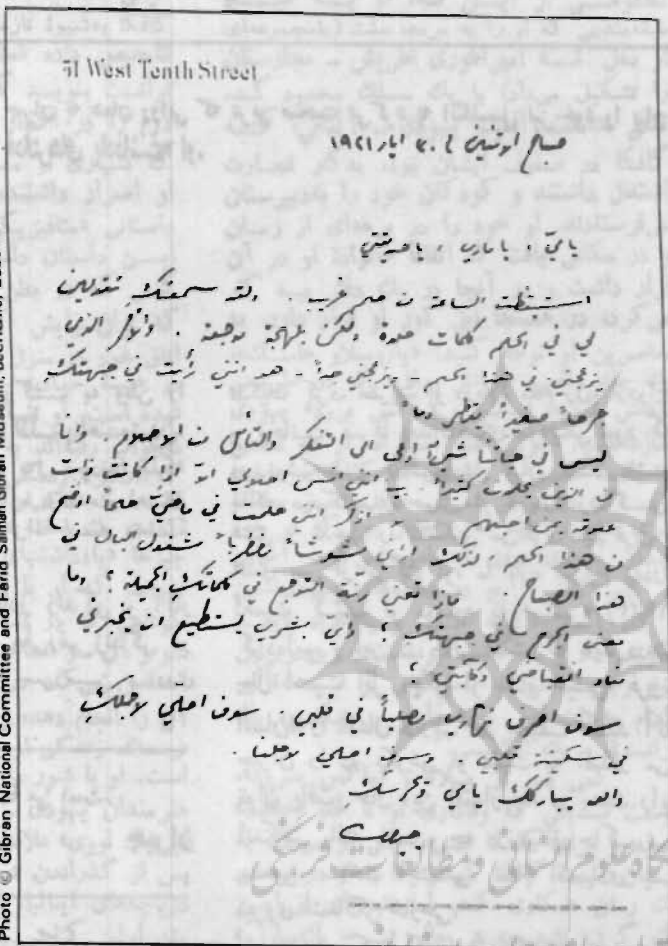


Photo © Gibran National Committee and Farid Salim Gibran Museum, Becharré, Lebanon

جبران خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۳۱) در سال ۱۸۹۵، در دوازده سالگی، لبنان را به قصد آمریکا ترک کرد، اما سه سال بعد به بیروت بازگشت تا به مطالعه زبان عربی بپردازد. از این رو سالی را که به بستن بازگشت، یعنی سال ۱۹۰۳، را باید سر آغاز اقامت تقریباً دایمی وی در آمریکای شمالی محسوب داشت. در آنجا، وی نیمی از وقتش را در استودیوی خود در نیویورک و نیم دیگر را در منزل خواهرش در بستن گذراند. بدین ترتیب وی سه دهه اول قرن بیستم را در یکی از مراکز عمده «فرهنگ مدرن» و فرسنگها دورتر از سرزمین مادری اش، که خود یکی از مراکز مهم «فرهنگ سنتی» به حساب می آید، گذراند.

مهاجرت جبران به غرب ناشی از دلایل شخصی یا خانوادگی نبود. این مهاجرت بخشی از یک حرکت عمومی تر بود که طی آن سوری ها و لبنانی ها به مصر و قاره آمریکا مهاجرت می کردند، و از شرایط نابسامانی که در اثر افول امپراطوری عثمانی در اواخر قرن گذشته پدید آمده بود می گریختند. این موج مهاجرت ریشه در سرکوب آزادی بیان و عقیده داشت و نیز از یک رشته قطعی، جنگ، بیماری و زلزله، که بلاد شام را در ابتدای قرن حاضر دستخوش ویرانی کرده بود، نشأت می گرفت.

در روزگار قدیم عاملی که سبب مهاجرت مردم از این ناحیه می شد، بازرگانی و سایر فعالیت های مربوط به دریانوردی بود که مردم فنقیه از دیرباز در آن شهرت داشتند. جنبه بارز مهاجرت در شروع قرن حاضر این بود که مهاجران منافع تجاری را با اهداف فرهنگی توأم ساختند. این مهاجران لبنانی و سوری شالوده فرهنگ، روزنامه نگاری و هنرها را در مصر ریختند، و مؤسسات انتشاراتی، تئاترها، سینماها و روزنامه های آن دیار را بنیان نهادند. همین پدیده به درجات مختلف در شمال و جنوب آمریکا به وقوع پیوست. جبران بخت خود در تجارت را آزمود و در این راه گاه سود و گاه زیان عایدش شد، در حالی که «میخائیل نعیمی»، آن طور که خود در کتابش درباره جبران

عالی شکری، مفقود ادبی و جامعه شناس مصری، استاد سابق دانشگاه تونس، و نویسنده ۳۰ کتاب

جبران عمر خود را بین لبنان، آمریکا و فرانسه تقسیم کرد و با روشنفکران کشور خود و سایر کشورها ارتباط گسترده ای از طریق مکاتبه برقرار کرد. سمت راست، نامه ای که او به عربی برای همی زیاده، نویسنده لبنانی، از خواب آشفته ای سخن می گوید که در آن «همی زیاده» را زخمی و غرق در خون دیده است.

اعتراف می کند، به عنوان یک نماینده تجاری به کار پرداخته.

بدین ترتیب، آزادی اندیشه و بیان و فرصت های اقتصادی سبب شد که روشنفکران عرب مشرق زمین در امواج پیاپی به مصر یا به آمریکای شمالی و جنوبی مهاجرت کنند. همه این مردان بوزنان حرفه روزنامه نگاری، نویسندگی یا هنر را با خرید و فروش اوراق بهادار و سهام توأم ساختند. تجارت، هنر و سیاست تقریباً همیشه در کنار هم در زندگی آنها حضور داشت، و تنها در موارد استثنائی یکی از این سه بر دو زمینه دیگر پیشی می گرفت. جبران خلیل جبران یکی از آن نمونه های نادر بود.

زندگی و آثار جبران خصوصیات بارز چندی را به نمایش می گذارد. قبل از همه، او حقیقتاً فرزند زمانه خود بود. سه دهه نخست قرن بیستم زمینه ساز عصر جدید بود که عمر جبران برای دیدن آن کفاف نداد. زمان، زمان مادری ترنمی، هنری، و علمی. در عین حال،

ویژگی آن دوره کوششی بود که از سوی هنرمندان برای تجربه با آراء تخیلی بیرون آمده از بطن خرابی های آن زمان به عمل می آمد. سه دهه اول قرن شاهد جنگ جهانی اول، اولین انقلاب سوسیالیستی، تولد «نیچه گرایی»، و نشر فرویدیسیم بود. همه این رویدادهای بیسابقه تأثیری شگرف بر مجسمه سازی، شعر، نقاشی، داستان سرایی و تئاتر داشت، اشکال کهنه را درهم می شکست و مضامین تازه برای تفحص ارائه می داد.

جبران در عصر خود غرق شده بود، نه به عنوان یک تماشاچی بلکه به عنوان یک بازیگر. مهاجرت او از «جبال» لبنان به بستن را می توان به سفر عیسی مسیح به مصر در اثر کشتار «هیروودوس» تشبیه کرد. هنگامی که عثمانی ها کشتار خود در بلاد شام را شروع کردند، همه روشنفکران سوریه (که در آن زمان سراسر ناحیه «هلال حاصلخیز» را در بر می گرفت) کشور را ترک مقنونی در تار بود. مهاجرت برای آنها مرحله ای

We all pray.
Some of us pray with knowledge,
and others pray without knowledge.
For the human heart ~~is~~ though,
seemingly silent, is ever quivering
with songs (is ever singing its
holy song before the ~~the~~ holy
infinite.

جبران به همان روانی که عربی صحبت می‌کرد به انگلیسی نیز خود را بیان می‌داشت. بالا، تکه‌ای از «دفترهای یادداشت» او.

من مسافر و دریانوردی‌ام که هر روز در وجود نویشتن سرزمین تازه‌ای می‌یابم، دوست من، تا روزی که تو سخن بگویی و من به تو گوش فرا دهم و براین باور باشم که هدای تو جدای من است، تا روزی که من در برابر تو بایستم و فکر کنم در برابر آینه ایستاده‌ام، تا آن روز، تو و من با این زندگی و با خود بیگانه خواهیم بود.

جبران

پیامبر، «خدایان زمینی» او را یک فیلسوف، و «ارواح سرکش» و «بالهای شکسته» او را یک رمان‌نویس می‌کرد؟

زندگی و مرگ جبران، نوشته‌ها و آثار او در زمینه هنرهای تجسمی، همگی، در رد تقسیماتی از نوع بالا بود، و در طول زندگی خود با این تقسیم‌بندی‌ها مخالفت می‌ورزید. او علیه هرگونه بخش‌بخش کردن اشکال بیان و هر آنچه که افکار و احساسات را در بند می‌کشید مبارزه می‌کرد. جبران خلیل جبران در طول سفر معنوی خود به رؤیای خود وفادار ماند و از طریق هنر و نوشته‌هایش در سه دهه اول قرن حاضر رسالت خود را به گوش جهانیان رساند.

■ غالی شگری

تفکیک کرد. نظرات او درباره مقام زن، ازدواج و روحانیت، صرفاً دیدگاه‌های تئوریک نبود که در نوشته‌ها و نقاشی‌هایش بیان شده باشد، بلکه دیدگاه‌های عملی او درباره زندگی، عشق و مذهب را منعکس می‌کرد. نیم قرن و اندی پس از مرگ او، ما تازه شروع به درک اهمیت کتاب او موسوم به «پیامبر» (۱۹۲۳) کرده‌ایم. و این در حالی است که باید درعین حال اهمیت اثر دیگر او به نام «عسی»، فرزند انسان» را ازغان داریم. در حقیقت کلید آثار جبران را در نگرش او نسبت به اقتدار می‌توان یافت، حال این اقتدار چه در سنت رایج انعکاس یافته باشد و چه در میناق حاکم، نهاد مذهبی، ساخت اجتماعی، نظام اقتصادی یا نیروی اشغالگر خارجی.

«تحرکی» که از زندگی و هنر جبران (نوشتن، ترسیم کردن، و نقاشی کردن) او ناشی می‌شد بوضوح نشانگر آن بود که وی دیدی پیامبرانه دارد. برای او فعالیت‌هایی چون پایه‌گذاری «انجمن قلم»، دفاع از میهن در برابر ترکان عثمانی، و زمان درازی که در استودیوی خود در نیویورک وقف هنر و در خانه دورافتاده‌اش در بستن صرف‌نوشتن آثار ادبی کرده بود، مکمل یکدیگر بودند. شعر موزون و شعر آزاد او، نثر داستانی و مکالمات او، و نمایشنامه‌ها و رمان‌هایش، همگی در خدمت رؤیای واحدی قرار داشت. شکلی که این نوشته‌ها می‌یافت به‌طور طبیعی از موضوع این نوشته‌ها ناشی می‌شد، زیرا جبران عمداً قصد نوسازی شعر و زبان را داشت. از زمانی که رسالت زندگی خویش را یافته بود، مدام در پی بیان «رؤیای» خود بود.

آیا نوشتن «اشک و لبخند» از جبران یک نویسنده رمانتیک می‌ساخت؟ آیا «مرد دیوانه»، «پیشگام» و «سرگردان» او را در زمره سمبولیست‌ها درمی‌آورد؟ آیا «پیامبر»، «باغ

بود که الزاماً می‌بایست بازگشت به وطن را از پی خود داشته باشد. آنها طلب پناهنده شدن، زندگی در تبعید، تجارت یا پول نبودند، بلکه به دنبال یک رؤیا به راه افتاده بودند، و راهشان مسیری دایره‌وار بود که الزاماً به نقطه آغازینش می‌رسید.

دومین خصوصیت بارز زندگی و آثار جبران این است که او، علی‌رغم زندگی در قربت پیوند نزدیک خود با سرزمین مادری

زمین وطن من و بشریت خانواده من است.

جبران

و تاریخ آن را همچنان حفظ کرد. با وجودی که از لبنان دور بود، همواره از فرهنگ مهاجران عرب و مطبوعات عربی بهره می‌گرفت، و ارتباط پیوسته خود با موطنش را از دست نمی‌داد. بعد جغرافیایی سبب می‌شد که نسبت به کشور خود بینشی همه‌جانبه‌تر و ژرف‌تر، بیابد و بدبختی‌های آن را سریع‌تر و روشن‌تر تشخیص دهد و راه حل‌های ممکن را در ذهن خود معلوم کند. بدین ترتیب وجه بارز این مهاجرت آن بود که هم او را از موطنش دور کرد و هم وی را بدان بازگرداند؛ هدف او از این مهاجرت کسب اقامت دائم در کشوری بیگانه نبود، بلکه او می‌خواست فرصتی بیابد تا خطوط برجسته و مشخص رسالت خویش را باز یابد. از این‌رو «نوگرایی» جبران طرف مقابل هویت فرهنگی ریشه‌دار او بود. مهاجرتش، هم سفری به بیرون و هم سفری به درون بود.

بر این اساس، بزرگترین دستاورد خلاق او زندگی‌اش بود که، به‌رغم کوتاه بودن، (او هنگام مرگ تنها چهل و هشت سال داشت) ابعاد خصوصی و اجتماعی آن را نمی‌شد از هم